**کلک و زبان فارسی: از دیار آشتی**

**زرین کوب، عبدالحسین**

تازه‏ترین دیوان شعر فریدون مشیری را،این روزها،با لذت و تحسین بسیار خواندم-از دیار آشتی.فریدون شاعری نوپرداز است-با اندیشه‏های نو و آفرینش‏های نو.با این حال نوپردازی او ناشی از ناآشنایی با سنت‏های شعر فارسی نیست.با این سنت‏ها آشنایی دارد و از همین روست که‏ در حق پیشاهنگان شعر فارسی گستاخ روی و شوخ چشمی نمی‏کند.با چه ادب و ارادتی از حافظ و ابن سینا یاد می‏کند و با چه مهر و علاقه‏یی از فردوسی سخن می‏گوید!

زبان شعرش هم بی‏آنکه بازاری باشد ساده است و،در عین این سادگی به نحو مرموزی فاخر متعالی نیز هست واژگانش با آنکه گه‏گاه از تازگی و سادگی تلألؤ دارد زبان اهل کوچه نیست، چنانکه ترکیباتش هم از تأثیر ژورنالیسم بی‏بند و بار عصر برکنار است.می‏پندارم آنچه او را به‏ پاسداشت حرمت پیشنیان و نگهداشت شیوه‏های زبان پایبند می‏سازد عشق او به ایران و فرهنگ‏ ایران است این همان چیزیست که او را از برخی داعیه‏داران عصر جدا می‏کند و سخنش را از دیدگاه‏ لطف بیان دنبالهء کلام پیشاهنگان بزرگ شعر فارسی-امثال رودکی و سعدی و حافظ-قرار میدهد که‏ آنها نیز در عصر خود به نحوی نوپرداز بوده‏اند.

از دیار آشتی یک پیام آشناست-با زبانی آشنا-با اینهمه پیام مکرّر و مبتذل هر روزینهء روزنامه‏ها نیست.سرشار از صداقت و احساس واقعی است.اینکه خشونت عصر خود را با زبان و بیان پیشاهنگان بزرگ شعر فارسی محکوم می‏کند،در عین حال ریشهء این خشونت را در یک سابقهء دیرینهء سالیان در ذهن خواننده تداعی می‏کند:

مردمان گر یکدگر را می‏درند گرگهاشان رهنما و رهبرند اینکه انسان هست این‏سان دردمند گرگ‏ها فرمانروایی می‏کنند

فریدون از آنچه رویدادهیا هر روزینه نام دارد فاصله نمی‏گیرد و با این حال شعرش تنها شعر«روز» نیست.شاید در«ناخودآگاه»هشیار او این نکته وی را هشدار می‏دهد که در هنر و ادب هرچه«تنها» به«روز»تعلق دارد،هم با«روز»پایان می‏گیرد و به«ماورای»آن نمی‏رسد.با این همه،آنچه را نیز تعلق به«روز»دارد وی از دیدگاه روزگاران می‏نگرد و این نکته«روز»او را با روزگاران پیوند می‏زند. فریدون ناروایی‏های یک محیط بی‏شفقت،و تقریبا بی‏فردا را که محیط روز او-روزهای امروز و دیروز او-ست بالحنی که قدر کافی رساست بی‏نقاب می‏کند.سختی و قحطی و ناایمنی روزهای‏ جنگ را از دیدگاه انسان و فردا می‏نگرد.شکایت از خشونت عصر را در فضای روزگاران با درد و دریغ می‏سراید اما طعن و پرخاش عامیانه یا عام‏پسند را وسیلهء جلب ستایشگران آوازه‏گر نمی‏سازد.

من واژه واژه مثل شما حرف می‏زنم

من سالهاست بین شما با همین زبان

فریاد می‏کنم:

-اینگونه یکدگر را در خون میفکنید

پرهای یکدگر را اینگونه مشکنید

در طی سالها شاعری،فریدون از میان هزاران فراز و نشیب روز،از میان هزاران شور و هیجان‏ و رنج و درد هر روزینه آنچه را به روز تعلق دارد،به دست روزگاران می‏سپارد و به قلمرو افسانه‏های‏ قرون روانه می‏کند.چهلی سالی-بیش و کم-هست که او با همین زبان بی‏پیرایه خویش،واژه واژه،با همزبانان خویش همدلی دارد...زبانی خوش‏آهنگ،گرم و دلنواز.خالی از پیچ و خم‏های بیان ادیبانهء شاعران دانشگاهها پرورد و در همان حال خالی از تأثیر ترجمه‏های شتاب‏آمیز شعرهای«آزمایشی» نوراهان غرب.

با چنین زبان ساده،روشن و درخشانی است که فریدون واژه واژه با ما حرف می‏زند. حرف‏هایی را می‏زند که مال خود اوست.نه ابهام‏گرایی رندانه آن را تا حد«هذیان«نامفهوم می‏کند نه‏ «شعار»خالی از«شعور»آن را وسیلهء مریدپروری و خودنمایی می‏سازد.شعر و زبان در سخن او شاعری را تصویر می‏کند که هیچ میل ندارد خود را غیر از آنچه هست،بیش از آنچه هست و فراتر از آنچه هست نشان دهد،شاعری که دوست ندارد خود را در پناه مکتب خاص،جبههء خاص،و دیدگاه‏ خاص از بیشترینهء اهل عصر جدا سازد.بی‏روی و ریا عشق را می‏ستاید،انسان را می‏ستاید و ایران را که جان او به فرهنگ آن بسته است دوست می‏دارد.

در دنیایی که حریفانش غزل را فریاد می‏زنند،عشق را فاجعه می‏سازند و زیبایی را بی‏سیرت‏ می‏کنند او همچنان نجابت احساس و صدق و صفای شاعرانه‏اش را که شایسته و نشانهء هنرمند واقعی است حفظ می‏کند.بی‏آنکه به جاذبهء آلایش‏های عصر تسلیم شود،بی‏آنکه از تعارف‏های‏ مبتذل و ناشی از ناشناخت سخن‏ناشناسان دربارهء خود دچار پندار شود،و بی‏آنکه حنجرهء طلایی‏ شاعری را که در درونش نغمه می‏خواند با نعره‏های عربده‏آمیز مستانه مجروح سازد،مثل همان‏ سالهای جوانی سادگی خود را پاس می‏دارد،عشق خود را زمزمه می‏کند و از دیار دوستی،از دیار آشتی پیام انسانیت را در گوش ما می‏خواند:

شرمنده از خود نیستم گر چون مسیحا

آنجا که فریاد از جگر باید کشیدن

من با صبوری بر جگر دندان فشردم

اما اگر پیکار با نابخردان را

شمشیر باید می‏گرفتم

بر من مگیری،من به راه مهر رفتم

در چشم من شمشیر در مشت

یعنی کسی را می‏توان کشت!

به خاطر همین وجدان پاک انسانی،همین عشق به حقیقت و همین علاقه به ایران و فرهنگ‏ ایرانی است که من فریدون را مخصوصا در این سالهای اخیر،هر روز بیش از پیش درخور آفرین‏ یافته‏ام،به گمان من فریدون شاعری واقعی است-شاعر واقعی عصر ما.هنرمندی بی‏ادعا،شاعری‏ خردمند،و فرزانه‏یی ایرانی که ایرانی بودنش هم او را از دلواپسی برای سرنوشت انسان،برای آیندهء انسانیت و براید نیای فردا مانع نمی‏آید.

آبان‏ماه 1372

\*

\*این چند کلمه در باب مجموعهء دیار آشتی است.در باب فریدون و شعر او در کتاب جداگانه‏یی که‏ راجع به شعر امروز ایران در دست تحریرست با تفصیل بیشتر سخن رفته است.